جلسه دوازدهم 13/2/3131

بسم الله الرحمن الرحیم

از ابتدای جلسات مباحث نظام اندیشه را در ضمن حرکت و مصداق بیان کردیم. جریان خلقت و خلافت آدم ع، شیطان و خط تمرد و جدایی حق و باطل و...

سیر نبرد حق و باطل در طول تاریخ، در انبیاء و جبهه مقابلشان خود را نشان داد .این بحث را به صورت مصداقی و در ضمن وقایع دنبال خواهیم کرد و مباحثی مانند حقیقت نبوت چیست؟ و حقیقت ولایت چیست3؟ و ... در خلال آن نشان داده میشود.

**روش القای مصداقی معارف**

از نظر مرحوم علامه طباطبایی ،حقیقت انبیاء «هیئة التوحید فی الفعل» است .یعنی حقیقت توحیدیاگر بخواهد، مجسم بشود ،وجود انبیاء خواهد بود. به جای اینکه توحید را به صورت مفهومی بیان کنیم، وجود مبارک انبیاء و اوصیاء را معرفی میکنیم که توحید مجسمند. مرحوم علامه بیان زیبایی دارند که خدای سبحان معارف را ابتداء به صورت اجمالی در قرآن کریم ذکر کرده است. توحید و نبوت و معاد را به صورت اجمالی آورده تا

1ولایت به معنای عام ولایت الهی که حقیقت رابطه خدای سبحان با نظام خلق است و نبوات، وصایات، ولایت تکوینی و تشریعی را هم شامل میشود

اعتقادی به آن محقق شود .تفاصیل این حقایق را به صورت مصداقی درضمن وقایع و حوادث و اشخاص نشان داده است .این یک روش در القایمعارف است. ما یک موقع کلاس میگذاریم و راجع به معارف، فقط گفتگو میکنیم، اما یک موقع دست انسان را میگیرند در ضمن حوادث او را موحد میکنند. در ضمن حوادث معاد را به او می باورانند، نه اینکه سر کلاس گفتگویی راجع به معاد بشود .مثلا در طبیعت نشان میدهد، یک دفعه در بهار درختان خشک و زمین مرده با ریزش باران زنده میشود، یا در پاییز ، نشان میدهد آن جلوه گریها چطور یک دفعه خاموش و همه یک رنگ شد و هیچ اثری از حیات دیده نمیشود .حقیقت معاد را در ضمن این مصادیق یاد میدهد. یا توحید را در ضمن وقایع و حوادث و جنگها، مشکلات و بیماری ها و حتی عذابهای الهی تعلیم میدهد. تعلیمپیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ،21 سال در ضمن حوادث طول کشید .مثلا در ضمن بیان جنگ احد، معاد را مطرح میکند .در ضمن بیان جنگ بدر ، امداد الهی و حضور خدا و توحیدرا در صحنه نشان میدهد.قرآن کریم از نگاه مفهومی کاملا پرهیز دارد. لذا مرحوم علامه میفرمایند یکی از روش های قرآن در القای معارف، القای مصداقی است. القای مفهومی را به القای مصداقیمتصل میکند. در مرتبه مفهوم نمیماند .

نمونه دیگر ذیل آیه «لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من آمن بالله و ...» است که به جای آنکه نیکی را تعریف کند ،نیکو را نشان میدهد. نیکی تعریف مفهومی است و نیکو یک حقیقتمصداقی .

سیره انبیاء در قرآن کریم در بیان مصداقی حقایق معارفی دین اسلام نقشی ویژه دارد .به تعبیر مرحوم علامه بیش از 2222 آیه در مورد انبیاء است. این فقط تاریخ نیست، بیان اندیشه مصداقی است. مدل بیان اندیشه مصداقی اینگونه است که اندیشه ، باید در ضمن افراد و حوادث و وقایع بیان بشود .2روایات و آیات. اصلا اینطور مقدمه چینی نمیکنند ،که مفاهیم را توضیح دهند و سپس اقسام را توضیح بدهند ،و... بلکه در ضمن وقایع، حقیقت را جا می اندازند. لذا میبینید زود مقبول واقع میشود، زود تاثیر میگذارد. اما نگاه ما یک نگاه مفهومی و القای مفهومی است، کاری هم به نیاز مخاطبمان نداریم، آنچه را بلدیم و یادگرفتیم میخواهیم القا بکنیم، این روش اثر نمیگذارد .مخاطب با اینکه همه اینها را میداند اما در زندگی او اثری از این اعتقادات نیست. یا حداقل اثر لازم را ندارد .

مثال دیگر شیوه اصلاح حضرت عیسی است. طبق ایه 221 سوره ال عمران وقتی عیسی ع دید از جهت سبک زندگی، کفر جامعه را فرا گرفته است هرچند ایمان مفهومی دارند ولی سبک زندگی کفر آمیز بود. تدبیری که حضرت عیسی ع اندیشید این بود که عده ای از مردم را که دغدغه ویژه

2بیان اندیشه اگر به صورت آموزشی کلاسی مفهوم شکل گرفته است، این برای این بوده است که ذهن استاد منظم باشد در بیان، نه اینکه همین روش به متربی و متعلمالقا بشود. و صریح آنچه که در نظام قرآنی است و در روایات ماست روش مفهومی صرف نیست.

3«فلما احس عیسی منهم الکفر قال من انصاری الی الله....»

داشتند کنار جمع کرد، با این ها زندگی کرد، خورد، خوابید، مسافرترفت، گفتگو کرد. در سفر، حضر، این ها را ساخت که این ها دین را ببینندنه بشنوند. بعد این ها را جاهای مختلف قرار داد و جامعه اصلاح شد .

روش مقابله با سبک زندگی کفر آمیز برای مومنان را این قرار داد.

سوال: اینکه حضرت عیسی ع در داستان حواریون با آنها حشر مصداقی پیدا کرد که آن ها توحید را در مصداق یاد بگیرند ،قابل تطبیق بر شرایط ما نیست، زیرا مردم چه در دوره حضور و چه در دوره غیبت این دسترسی به مصداق محسوس نبی یا امام را ندارند.

پاسخ: قطعا حواریون مصداق معصوم نبودند .بلکه مثل علمای عامل بودند ، سوال: باز هم دستشان به امامشان میرسد.

سوال: ما بر این باوریم که امام حی است و حواریون تریبت یافته مصداقی عیسی علیه السلام بودند . لذا قرآن هم تایید میکند. قرآن میگوید روش تربیت این است که یک عده ای عالم عامل در بین مردم قرار بگیرند که مردم با دیدن این ها دین را یاد بگیرند نه با شنیدن از این ها. نه اینکه سخنرانی بشنوند. این ها را ببینند، روش زندگی شان با دیدن تغییر بکند .

کانون های متراکم دین داری از جهت عملی شکل میگیرد. چون صحبت مفهومی به تنهایی این اثر را ندارد. در قرآن کریم هم در سوره صف میفرماید )یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله کما قال عیسی بن مریم للحوارییین من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله.( یعنیقرآنهمین مسئله را در دین ختمی هم تایید میکند ،اما اگر زمان عیسی عاختیاری بود، اینجا واجب عینی است. به همه دستور میدهد )کونوا انصار الله( یعنی فقط اینطور نیست هر کسی خوب بود کفایت کند. بلکه باید خوبی باشد که به دنبال خوب کردن دیگران هم هست. صالح مصلح .متعدی باشد ،نه فقط لازم باشد که برای خودش خوب باشد دنبال خوب کردن دیگران هم باشد .

در این روش چنین نیست که الفاظ قرآن و مفاهیمش را آرام، با راحتیبخوانیم، و کیف کنیم و به به بگوییم که چقدر زیباست! بلکه بعث و حرکت ایجاد میکند. مأموریت و رسالت تعریف میکند. خود نبی قبل از بعثت با بعد آن از زمین تا آسمان متفاوت میشد. با اینکه انبیاء قبل از بعثتشانعظیم بودند، اما وقتی مبعوث به رسالت میشدند، یک انرژی عظیمی در وجود این ها قرار میگیرد که این انرژی عظیم در زیر و رو کردن دل های دیگران بسیار موثر بود. حقیقت بعثت، انگیزش و برانگیختن به گونه ای در وجود این ها محقق میشد که کاملا مشهود بود ،و به دنبالش بعثت امت را به دنبال داشت. یعنی بعثت انبیاء به دنبالش مبعوث شدن امت باید باشد تا جامعه از آن خمودگی و خاموشی خارج بشود.

اندیشه اسلامی این است که بعثت را پمپاژ انرژی در وجود یک نبی میبیندکه تاثیرش این است که یک دفعه انرژی های خفته در اهل ایمان به همیننسبت برانگیخته شود. این ها برآشفته بشوند. عادتشان و زندگی عادی شان به هم بخورد. یعنی از آن حالت عادی متنفر شوند. همه بعثت انبیاء برای این بود .وقتی رسل نبودند، یعنی مردم به یک حالت عادت کردن به بدی ها و دوران دوری از خدا تبدیل شده بودندقران تعبیر میکند به « علی فترة من الرسل» که یعنی دور بودن از انبیا. در این شرایط رسل برانگیخته میشدند تا این این انرژی احیاء شود.

خط رسالت یک خط ممتد و متصل است .« لقد وصلنا لهم القول». خط الهی در برانگیختن الهی مردم دائما متصل بوده است. اگر در برخی زمانها مثل فترت ،کم رنگ شده، لکن منقطع نشده است. ما انبیاء مستخفین داشتیم، انبیاء مستعلن داشتیم. انبیاء مستخفین آن جایی بود که جای ظهور و بروز انبیاء سخت بود. در یک دوره ای انبیاء در لاک بودند، دیده نمیشدند و مخفی بودند. لذا وقتی ادریس نبی در کوه عبادت میکند، ملکی از ملائکه یا جبرئیل سلام الله علیه پیش ادریس میرود و میگوید: نمیخواهی حرکت بکنی و مردم را دعوت بکنی؟ میگوید میخواهم، اما قدرت بر این کار الان نیست. میگوید اگر خدای سبحان از تو پشتیبانی بکند، حاضری؟ میگوید آری من دنبال همین هدف هستم. لذا تا این جریان پیش می آید مبعوث میشود .بعثت نوح و ابراهیم خلیل هم همینطور است. تا مبعوث میشوند از زمین تا آسمان این وجود متفاوت میشود. ادریسی که در کوهزندگی میکرد یک دفعه می آید پایین، میرود در متن شهر در مقابل پادشاهزورگو آنجا می ایستد و حرف میزند. این همان ادریسی بوده که فرار کرده بوده در کوه، سالیان طولانی در کوه زندگی میکرده و آنجا بوده است. اما این بعثت الهی به دنبالش بعثت مردم را به دنبال دارد.

خلاصه آنکه طبق سیر انسان شناسی اسلامی:

* این همه توان و انرژی و استعداد در وجود انسان هست که میخواهد به فعلیت برسد ،
* انسان باید از اینجا حرکت کند و همه هستی را با خودش ببرد.او استعداد همه هستی را دارد. قافله سالار هستی است
* حرکت مدنظر در اسلام ، حرکت کاروانی است که نه تنها انسانهای دیگر را به کمال میرساند بلکه کل هسیت را با خود همراه میکند .
* این بالا بردن با مزاحمت هایی از جانب درون و بیرون همراه است .مانند شیطان و نفس اماره و استکبار وطاغوتها و همچنین مزاحمتها و محدودیتهای عالم طبیعت .
* انبیاء که دستی به سمت ملکوت دارند و دستی به سمت انسانها ،برنامه حرکتی را برای انسانی که تاکنون این راه را نرفته نازل کردند.
* تشخیص اینکه چه کسی باید نبی باشد برای ما ممکن نیست .

نمیدانیم چه کسی این مسیر را طی کرده است، چه کسی معصوم است، . ...به همین دلیل نصب انبیا حتما از طرف خداست[[1]](#footnote-1). هم تشخیص مشخصات و هم تطبیق آنها، از مرتبه انسان خارج است .

* معجزات راهی برای کشف این نصب الهی هستند .

**انسان چند هزار ساله**

نکته دیگر آنکه نقشه وجود انبیاء در طول تاریخ، یک نقشه حساب شده بوده. یعنی اینگونه نبود که انبیاء هر کدام بیایند و کاری انجام بدهند، بعد بعدی بیاید و کاری انجام بدهد. یک نقشه حساب شده بوده تا از آدم سلام الله علیه تا پیامبر قبل از خاتم صلی الله علیه و آله و سلم ،نقشه وجود خاتم را ترسیم کند. یعنی تمام نقشه سیر انبیاء برای این بوده است که اذهان و استعدادها و زمینه ها برای بعثت آخر آماده شود. اگر کسی در زندگی رسولان و انبیاء و اوصیاء در طول تاریخ سیرکند میفهمد، چه نقشه ای برای نظام ختمی ترسیم شده است. به خصوص اگر این سیر را قرآن کریم ارایه داده باشد. با این نگاه رجوع به قصه انبیاء سلام الله علیهم در قرآن کریم به عنوان بالاترین نظام اندیشه دین ختمی دیده میشود .تمام نبوتها مقدمه بوده است برای اینکه این طرح اندیشه محقق شود. هر کدام از نبوتهای پیشین توحید را مجسم میکردند. وجود انبیا) ،موتوا قبل ان تموتوا( بود، معاد مجسم بودند. توحید مجسم ، عدل مجسم بودند .به عبارت دیگر وجودانبیاء تحقق عینی اعتقادات و معارف بود .وجود انبیا مثل قطعات جورچینیاست که کنار هم قرار میگیرند تا آن نگاه محقق بشود. یعنی وقتی قطعات را کنار هم میگذارید و میفهمید که غیر از آنکه هر پیامبری طرحی کامل برای زمان خودش بود، قطعه ای برای یک مجموعه بزرگتر بوده است. ابراهیم خلیل الرحمن ، موسی کلیم الله ، عیسی روح الله ، نوح نبی الله ، آدم صفی الله ، یوسف صدیق و انبیا دیگر با همه عظمتشان عین اینکه در عصر خود کامل بودند ، اما به نسبت آن نقشه نهایی هر کدام یک قطعه بودند. هر کدام یک ماموریت داشتند. مثل دست و پا و چشم و ابرویی که یک بدن را میسازند، که وقتی کنار هم قرار میگیرد این بدن آشکار میشود که چقدر با هم متربطند. لذا قرآن فرموده است: « لقد وصلنا لهم القول یا ثم ارسلنا رسلنا تترا» این ها پی در پی آمدند. این پی در پی ها یک واحد را ساخته بودند.

مقام معظم رهبری درباره امامت میفرمایند ما یک انسان 222 ساله داریم که از تاریخ یازدهم هجری که پیامبر اکرم از دنیا رفت تا زمان غیبت ، 222 سال عمر کرده است و هر حرف و عملش مرتبط با هم است، ابتدایش به انتهایش و انتهایش به ابتدایش ناظر است. همین نسبت را در تاریخ انبیاء میتوانیم بگوییم که یک انسان ده هزارساله است. یک انسان ده هزار ساله است که دوران کودکی، نوجوانی، بلوغ و بعد میانسالی را طی کرده است تا به بلوغ کامل چهل سالگی برسد که بعثت نبی ختمی و در اوج بلوغانسانیت انسان است. منتها تفاوت بین جریان ائمه )ع( و انبیا این است که انبیاء هم اقوامشان متفاضل و متفاوت بودند، هم خود انبیاء با هم تفاضل داشتند )که لقد فضلنا بعضهم علی بعض(. اما ائمه )ع( نور واحد بودند که به لحاظ نیازهای مردم تجلیات مختلف داشتند. این تفاوت هم محسوس و معلوم است .

سوال: فرمودید جوامع رو به پیشرفت بود. در حالیکه جامعه زمان جاهلی و بعثت پیامبر خاتم ابتدائیات را هم ندارد .

پاسخ: اولا بسیاری از تحقیقات این ادعا که دوران جاهلیت هیچ مدنیتی نداشته است را رد میکند .

ثانیا حضرت برای کل بشریت مبعوث شده است نه فقط این مردم، باید وضعیت رشد تکاملی اقوام پیرامون حجاز را هم دید. اگر دعوت پیامبر از حجاز آغاز شده است برای این بوده که نشان دهد این دعوت این زمینه کلی را ایجاد کرده بود. ثالثا جریان سیر انبیاء ناخودآگاه در همه جا تاثیر خود را گذاشته بود. هیچ کسی نمیتواند این را انکار کند که وجود انبیاء در طول تاریخ اصلا مسیر تاریخ را کاملا عوض کرده است. اگر انبیاء نبودند ، زندگی ها حیوانی محض حیوانی بود. لذا در همان سرزمین پیامبر عده ای را با نام و تعداد مشخص ذکر میکنند که بر دین حنیفیت بودند. که شاید در طول زندگی در مناطق مسکونی دیگر عالم آن موقع، انسان هایی که بردین حنیف در آن شبه جزیره عربستان و آن منطقه زندگی میکردند بیش ازجاهای دیگر بوده است. این نشان دهنده این است که آن حقیقت دین سرایت داشته است. آن خط زلال فطرت آنجا محقق بوده است. اینطور نبوده است که آنجا هیچ خبری نباشد و وجود آن ها روی دیگران هم تاثیر میگذاشته است .مردم هم خوبی را میدانستند هر چند متحلی به خوبی نبودند .

سوال: اگر بنی اسرائیل به وظیفه خودشان عمل میکردند باز هم سیر نبوت همینطور بود؟

پاسخ: اگر هر کدام از اقوام به رسالت خودشان در مبعوث شدن عمل میکردند، سرعت حرکت بیشتر میشد. چنانچه ما امروز اگر رسالت خودمان را درست انجام دهیم، ایستادگی کنیم، سرعت ظهور بیشتر خواهد شد .مسیر همین است، اما سرعت بیشتر میشود. یعنی هر کدام رسالتی به عهده داشتند که اگر رسالتشان را درست انجام بدهند، به موقع انجام بدهند ،سرعت حرکت بیشتر میشود. اما سیر عوض نمیشد. همین اشکالی که ما به بنی اسرائیل میکنیم که اگر آن ها این کار را میکردند سرعت رشد مردم و بعث انبیاء بیشتر میشد، امروز هم ما در ارتباط با ظهور محقق است که اگر مردم به پا خیزنند، بعث پیدا کنند، سرعت ظهور قطعا بیشتر خواهدشد.

**یکپارچگی تحولات تاریخ انبیا**

نه تنها حرکت انبیا مطابق یک طرح کلان قبلی و حساب شده بود ، اتفاقات و حوادث پیرامون آنها و حتی اقدامات مخالفین انبیا نیز منطبق بر یک نقشه کلی بود. حتی مواردی که دشمنان فکر میکردند با تمام قدرتشان در مقابل نهضت انبیاء ایستادند و توانستند تاثیر بگذارند، غافل بودند از اینکه کار آنها نیز در نقشه الهی است و قطعات این مجموعه را تکمیل میکند. مثلاً هنگام تولد ابراهیم ع، آن ستاره شناس خوابی دید و برای نمرود تعبیر کردند که سلطنت تو به خطر می افتد ،مانند خوابی که فرعون دید و هر دو شروع کردند به کشتن فرزندان ولی همین کار هم در دایره نقشه الهی بود .خدا نمیخواست بچه ها کشته بشوند. اما میخواست فرعون و نمرود تمام قدرتشان را این ها به کار بگیرند در اینکه این فرزند به دنیا نیاید ،و در این شرایط این فرزند به دنیا بیاید تا قدرت الهی معلوم شود. آنها تمام توانشان را به کار گرفتند تا یک بچه به دنیا نیاید، ولی آن دو طفل به دنیا آمد .و در نزدیکی آن دو قدرت نیز بزرگ شدند. موسی در خانه فرعون بزرگ شد، ابراهیم هم در خانه آذر بزرگ شد که جزء نزدیکترین افراد به دربار و جزء مشاوران اعظم دربار بود .

از سوی دیگر کشته شدن اطفال، توجه مردم را جلب کرد که قرار استکسی ظهور کند و منتظر شدند و این هم به نقشه الهی کمک کرد. در حالیکه مردم از حرکت موسی هیچ اطلاعی نداشتند .

اگر با این نگاه ببینیم، میفهمیم اینها نقشه خداست ،هر کاری که دشمن ما میکند، را با نگاهی دیگر تحلیل میکنیم. با امید و این نگاه که در راستای بزرگ کردن ماست داریم آن را میفهمیم، نه در راستای مقابله با ما .

در جریان موسی کلیم، فرعون با اطرفیان مشورت میکند که با موسی چه کنیم؟آیا او را بکشیم؟ قرار شد او را رسوا کنند . از 02222 تا ساحر 0222 را انتخاب کردند و از 0222 تا 022 نفر ، از 022 نفر 02 نفر از زبده ترین ساحران زمانشان را انتخاب میکنند . تعبیر قرآن یوم الزینة است که همه مردم در آنجا جمع میشوند. موسی چطور میتوانست همه مردم را یکجا جمع بکند و معجزه اش را نشان بدهد؟ مردمی که هنوز تابعش نیستند؟ ولی دشمن برای او این کار را کرد. دشمن موعد را یوم الزینة گذاشت .در ادامه هم، عصای موسی تبدیل به اژدها شد و اولین کسانی که ایمان آوردند خود سحره بودند .«فالقی السحرة ساجدین». اولین کسانی که ایمان آوردند همان خط حمله مقابله با موسی بودند.

این نگاه مصداقی به توحید است که مردم را رشد میدهد. مثل انقلاباسلامی است که نگاه مصداقی بود. مثل جریان جنگ بود که یک نگاه مصداقی بود .

در جریان ابراهیم خلیل ، وقتی بت ها را میشکند ، خود آن ها مردم را جمع میکنند ،که میخواهیم ابراهیم را محاکمه کنیم. ابراهیم ع در محاکمه میگوید از آن بت بزرگ بپرسید که تبر روی دوشش است. یک دفعه همه سرها را به زمین می اندازند.، چون میدانند اینها که حرف نمیزنند. این ها که قدرت دفاع ندارند؟ چرا بت بزرگ از دیگران دفاع نکرده است؟

همان صحنه ای که قرار بود ابراهیم محاکمه شود، تبدیل میشود به احتجاج ابراهیم و برهان عملی او بر علیه نمرود .

همچنین وقتی نمرود میخواهد ابراهیم را در آتش بیندازد ،همه را جمع کرده تا اقتدار خود را نشان بدهد. از مردم خواست برای هیزم و آتش کمک کنند، حتی پیرزنی که هیچ کمکی نداشت نیز بافتنی بافت یا دیگری چند تخم مرغ هدیه داد تا هیزم بخرند، هدفش این بود همه مردم را با خودش همراه کند .خدا میتوانست آتش را خاموش کند. میتوانست در آن جرثقیل اختلال ایجاد کند .میکائیل به ابراهیم گفت من آب را مسلط میکنم، اسرافیل گفت من باد را مسلط کنم، ابراهیم نپذیرفت. اما خداوند خواست آتش شعله ور شود و نسوزاند .یکی از ساحرانی که اطراف نمرود بود گفت من گفتم آتش او را نسوزاند. یعنی بلافاصله خواست به نفع خودشمصادره بکند. نمرود هم اینجا کم نیاورد، گفت در آتش بیندازیدش. اگرقرار است ابراهیم را نسوزاند خودش را هم باید نسوزاند ،او را در آتش انداختند و سوخت .طبق روایت ریسمانی که دستان ابراهیم را بسته بودند ،سوخت. اما دست ابراهیم نسوخت. اینجا نمرود به شخصی گفت که اگر کسی میخواهد خدا انتخاب بکند خدای ابراهیم «الهٌ رفیق.» خیلی رفیق است. خیلی با مداراست. این بالاترین درس توحید است. لذا بعد از جریان آتش که به دست نمرود انجام شد، فضا کاملا متحول شد. استدلال های ابراهیم قبل از جریان آتش و بعد از جریان آتش متفاوت شد. ابراهیم قبل از جریان آتش تشکیک میکرد که این غلط است. بعد از جریان آتش ،ابراهیم آنها را از خدا و آتش جهنم میترساند، یعنی رفتار ابراهیم از اشکالات نقضی به یک حالت تهاجمی تغییر کرد. قبل از آتش اسم او را هم نمی آوردند میگفتند « فتیً» یعنی یک نوجوان، اما بعد از آتش نمرود اسم ابراهیم را می آورد و همه دور او جمع شدند .

خلاصه آنکه زندگی انبیاء درس مصداقی معارف است. آیات معارفی منحصر نیست به آیه «لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا» ، انداختن ابراهیم در آتش و نجات ابراهیم از آتش، همه مصادیق توحید است.

در جریان عبور موسی از نیل هم تجسم توحید است .تا فرعونیان نزدیکمیشوند میترسند و میلرزند، این میشود توحید ، باور به اینکه خدا هست .

تا آنجایی که دیگر کاملا نا امید شدند، یک دفعه گشایش میشود .

جریان انبیاء امروز هم تکرار میشود. اگر کسی حرکتش الهی باشد در صحنه به خدا معتقد میشود. چه یک نفر تنها باشد در یک کشور غریب ،چه یک جمع کثیری باشند ،در یک کشور قدرتمندی باشد مثل ایران .

این اندیشه نجات دهنده است نه آن تفکری که صرف تفکر است و فقط در حد تفکر است. وقتی یک ترقه هم در بشود با همه توحیدی که میداند یک دفعه خودش را خراب میکند.

آقا روح الله شاه آبادی2 نقل میکرد در عراق با امام حرکت میکردیم ، یک دفعه یکی از این اتاقک هایی که برق فشار قوی را به فشار ضعیف ،تبدیل میکنند منفجر شد. صدای انفجار این تا پانصد متر شیشه ها را شکاند. من دیدم این سیم ها که اتصالی میکند صدای مهیبی دارد که از یک انفجار عظیم صدایش بیشتر است. اما در عین حال امام اصلا تکان نخورد .حتی رویش برنگشت، با اینکه واکنش بدن، طبیعی و قهری است. یعنی دست آدم نیست .اما آنچنان این وجود تابع نظام روحی و تسلیم خدا بود که این چیزها برایش مهم نبود .

5 اهل صوم دائم و توسل هر روز به اهل بیت ع بود و بسیار به امام ارادت داشت.

در این نگرش ، کار امام معصوم هم ایصال الی المطلوب است. قرآن بهپیغمبر میفرماید« انما انت منذر و لکل قوم هادٍ،» پیامبر منذر بود و امام علیهادی بود .بشیر و نذیر بودن کار پیغمبر است به عنوان نبوت. هدایت کار امام است. البته خود پیامبر ص امام هم بود. اما حیثیت نبوت، انذار و تبشیر است و حیثیت امامت، ایصال به مطلوب است. امامت دست گرفتن و بردن هم بود .وگرنه صرف مفاهیم به تنهایی حرکت زا نیست و ممکن است حجاب اکبر هم باشد .

سوال: آیا اکنون هم امام میبرد؟

پاسخ: بله. در همه حرکت هایی که برای ما ایجاد میکند دارد ما را میبرد، اما ما حواسمان نیست. اگر یک موقع تحریم میشود، اگر نقشه میکشند، تهدید میکنند، امام دارد ما را میبرد، اگر یک موقع گشایش میشود ،هم امام دارد ما را میبرد.اما ما این ها را افعال دشمنان یا خودمان میبینیم. اگر توجه میکردیم حرکتمان مضاعف میشد. چون هدایت را میدیدیم. دست پنهان خدا و الهیت و غیب را میدیدیم .

با این نگاه انسان می یابد اگر در زمان انبیا بود چه رفتاری میکرد؟ یعنی اگر واقعا در جریان موسی کلیم، ابراهیم خلیل، عیسی روح الله، یا ایوب نبی ،یوسف صدیق، ادریس نبی، آدم صفی الله، دوره بودم چه میکردم؟ در مقابل ابتلائاتی که پیش می آمد چه میکردم؟ برای اینکه پاسخ را بفهمد میتواند نگاه کند ببیند افرادی که در آن دوره شبیه او بودند چه کردند؟ میتواندنزدیک بشود به اینکه خودش چه میکرد .

**پرسش و پاسخ**

سوال: قرآن که نقشه فعل انبیاء و زندگی شان را بیان میکند، فقط احوال انبیاء با مردم نیست .در ضمن آن احوالات شخصی انبیاء با خدا و ابتلائاتشان هم بیان میشود. این چطوری در آن نقشه برای ما جا میگیرد ؟

پاسخ: احوال شخصی انبیاء با خدا، الگوست برای احوال ما با خدا .یعنی اینطور نیست که صرفا اختصاص به آن ها داشته باشد. اگر صرفا اختصاص به آنها داشت بیان نمیشد. هر چیزی که در قرآن بیان شده است برای دعوت به آن است. چون کتاب هدایت است. در بقیه اثر دارد

سوال: طرحی که انبیاء دارند با این آیه که ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم چطوری سازگار است؟

پاسخ: یکی از مثال هایی که یادم آمد بگویم این است که معاویه سنتی را بنیان گذاشت که سب و لعن امیر مومنان کنند. نزدیک 322 سال این سنت دوام داشت. این سنت سب و لعن باعث شد امیر المومنین علیه السلام را بیشتر بشناسند. عده ای ساخته شدند، کادر شدند، تا دفاع بکنند، تا بروند در دل معاویه .در حلقه سوم کتاب انسان 222 ساله، آمده است که 322 سال این ها معارضه کردند ،ولی نام امیر مومنان علیه السلام زنده تر شد .حتی قیام عباسیان به اسم دفاع از امیر مومنین و اهل بیت به پا شد و مردمگول این را خوردند. یعنی صد سال بنی امیه لعن و سب کردند، بعد قیامیکه اول محقق شد به اسم دفاع از اهل بیت محقق شد. هرچند منحرف بودند، اما مردم با این عنوان شناختند و آمدند جلو اول. این سنت الهی است که معاویه فکر میکرد دارد نام امیر المومنین را محو میکند .

اگر انسان نظام را الهی دید ، همان سنت را تبدیل به ضدش میکند .طبق تعبیر بعضی از بزرگان دارند « اگر رجل الهی بر سر کار باشد، هر تهدیدی تبدیل به فرصت میشود .» این در نظام تدبیر است. یعنی مثل این میماند که یک معده ای در کار است که هر چیزی در این معده باشد، آنقدر این معده قوی است، همه تهدید ها تبدیل به فرصت میشود.

سوال: همان مکر الهی است دیگر.

پاسخ: سنت مکر الهی است که خدای سبحان برمیگرداند مکر را به ماکر خودش. اگر این باور صورت بگیرد، انسان در آرامش و آسایش خواهد بود از جهت آینده، وظیفه اش و شدت و جهاد در وظیفه اش، و امید به اینکه خدا در کار است .

سوال: برای ظهور نباید منتظر یک شدائد خاصی باشیم که بگوییم حتما باید یک اتفاقی بیفتد که وضعیت ما از این وضعیت ظاهری بدتر شود؟ پاسخ: نه. انسان ها باید ساخته تر باشند. حالا این ساخته تر شدن میتوانددر نظام سختی ها و ابتلائات سخت باشد، میتواند در راحت ها و گشایشها باشد. اینکه وضع ما غیر از این باشد به دو راه است. منتها عمدتا انسان ها در سختی ها ساخته میشوند.« و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات، و بشر الصابرین، الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون»

. این انا لله و انا الیه راجعون یعنی توحید و معاد را اینجا یافت .وقتی همه حقایق ظاهری مانند مال، اولاد و ... را از ایوب گرفتند ،ابلیس به صورت کسی آمد سوال کرد؟ ایوب گفت اینها عاریه از جانب خدا بود، خیلی وقت است که منتظرم این ها را از من بگیرد. من از شکم مادرم عریان متولد شدم، به قبر هم عریان میروم، در حشر هم عریان برمیخیزم .یعنی معاد و مبدأش را به هم متصل کرد. از شکم مادر که زاده شدم عریان زاده شدم، در قبر که میروم عریان میروم. آن کفن هم یک پوشش است. عریان است انسان. چیزی ندارد. حشر هم که بلند میشوم عریان بلند میشوم. این ها هم یک عاریه ای بود در این مدت دست من، منتظر بودم.

هنگام سیل، اینجا جای رشد دادن مردم در اعتقادات است. فقط رسیدگی های مالی و کمک مادی نیست .در سیل و زلزله جای تجلی بیشتر انا لله و انا الیه راجعون است. البته در کنار کمکهای مادی.

**لطایف و اشارات:**

یکی دیگر از مصادیق تعلیم توحید در ضمن مصادیق در تاریخ انقلاباسلامی محقق شد .امام رحمة الله علیه، چه در دوران انقلاب و چه بعد از انقلاب کلاس توحید مفهومی برگزار نکرد. اما مرتب توحید مجسم را یادآوری میکرد. مانند جریان طبس یا حمله صدام که بعد از بمباران فرودگاههای ما فرمود یک دزدی آمده است از سر دیوار، سنگی انداخته و رفته.در شرایطی که آتش نا امیدی در میان دوستان انقلاب بود، سخن امام امید و بعثی را ایجاد کرد .

امام با همین نگاه ،هنگام محرم فرمود: ماه پیروزی خون بر شمشیر است .یعنی توحید را در ضمن اراده های مردم معرفی کرد. همانطور که مقام معظم رهبری میفرمایند امروز جنگ اراده هاست، آن روز در جریان ماه پیروزی خون بر شمشیر امام جنگ اراده ها را نشان داد که جنگ اراده هاست. سلاح اینجا اثر ندارد .اینکه در زمان ظهور سلاح ها از کار می افتد ،نه فقط به این معناست که سلاح شلیک نمیشود. بلکه مغز کسی که میخواهد سلاح را شلیک کند تحت تاثیر قرار میگیرد. تحت تصرف قرار میگیرد. او منقلب میشود .امام توحید را در مصداق محقق کرد و مردم منقلب شدند. در جریان جنگ تحمیلی توحید مصداقی محقق شد.

یعنی در جریان انقلاب، بیش از چند میلیون کتاب در زمینه توحید تألیف میشد، و توحید و شجاعت را میشناختند ،هیچگاه چنین اثری بر ایشان نداشت. یعنی توحید محقق شد .

یک آقای زکزاکی در نیجریه توانست چند میلیون نفر را متحول کند. این مصداق همان حرکت انبیاست .

هنگامی که موسی فرعون را دعوت کرد و گفت اگر به من ایمان بیاوری سلطنت تو را تثبیت میکنم همه به او خندیدند. چون از ابزار مادی هیچ نداشت .نه دستبند طلایی دارد، نه پابند طلایی دارد، با یک پوستین و عصا آمده است .امروز مگر در مقابل آمریکا این مسئله نیست؟ چه کسی که در ایران است و چه کسی که در آمریکاست .اگر موحد باشیم باور میکنیم به وعده نصرت الهی .

وقتی میخواهد موسی قومش را نجات بدهد میروند جایی میرسند که وقتی بین دریا و لشگر فرعون قرار میگیرند در آخرین لحظه نجات محقق میشود تا مصداقا توحید در وجود این ها کاملا دیده بشود.

1. . در نصب عام، ویژگیها بیان میشود و باید مصداق آن توسط مردم از روشهای عقلی و ... کشف شود. [↑](#footnote-ref-1)